

ملانصرالدین در تورنتو

حسن گل محمدی



تهران - ۱۳۹۸

پیشگفتار

سال‌های بسیاری است که هر یک از ما با شخصیتی به نام «ملانصرالدین» یا «ملا» آشنایی نزدیک داریم و از او مطالبه‌ها و لطیفه‌هایی شنیده یا خوانده‌ایم. مطالبی که به ملا نسبت داده می‌شود آمیخته‌ای از تجربیاتی است که در آن حماقت و دانایی به صورت توأم مطرح می‌گردد. حال آیا شخصی با خصوصیات و ذهنیات ایجاد شده به نام ملا وجود خارجی داشته یا نه، حدیث مفصلی است که در این مجمل نمی‌گنجد.

آنچه که باید در حال حاضر برایمان مهم باشد، نتایج و عبرت‌هایی است که ما می‌توانیم از این گفتارهای منسوب به ملانصرالدین کسب کنیم. شاید هم بتوانیم این گونه عنوان کنیم که مجموعه مطالبات منسوب به ملا، سلیقه‌ها، تجربه‌ها و گفته‌های طنزآلود و نقد گونه انسان‌های گوناگونی بوده که در طول تاریخ به نام داستان‌های ملا برای نسل‌های مختلف به نگارش درآمده است.

حال هرگونه بوده است، نگارنده، درصدد برآمد تا در غربت از این تفکرات و اندیشه‌های ملا استفاده کند و نوشتارهایی به تناسب حال و هوای مسایل مهاجرت به رشته تحریر درآورد تا هم زمینه‌های نقد در آن

باشد و هم تبسمی به لب مهاجران آورد و هم حاصل تجربیات افراد فهیم و رند را به آیندگان به ویژه به نسل‌های آینده مهاجر انتقال دهد.

در این نوشته‌ها که با نام «ملانصرالدین در تورنتو» در مطبوعات و نشریات پارسی‌زبان تورنتو در طی مدت چند سال به تحریر و نشر درآمده است، ملانصرالدین به کانادا مهاجرت کرده و در شهر تورنتو زندگی می‌کند و چون انسان متعهد و بارسالتی است به مسائل مهاجرت و زندگی در غربت با دید متعهدانه و خردمندانه می‌نگرد. او سعی دارد در کسوت عالمی کبیر و ناصحی بصیر و در جایگاه ریش سفیدی، با نشر و ادبیات دوران ملا به مسائل و مشکلات مهاجرتی ایرانیان تورنتو بپردازد و آنچه که به نظرش از جامعه و مردم می‌رسد را با دیدی انتقادی، مسئولانه و با حفظ حرمت و کرامت افراد بدون پرده‌پوشی بیان کند.

جامعه مهاجر ایرانی در هر نقطه‌ای که در جهان مقیم است اگر بخواهد در کار و زندگی خود به موفقیت قابل‌قبولی دسترسی پیدا کند و بتواند در مقایسه با سایر مهاجران دیگر از جایگاه درست و مناسب برخوردار گردد، باید در بسیاری از رفتارها، کردارها و گفتارهایش تجدیدنظر نماید و ضمن حفظ دانسته‌های فرهنگی و اجتماعی خود، به آموزه‌ها و ارزش‌های کشور مقیم نیز احترام گذاشته و آنها را رعایت کند. بنابراین شاید این کتاب بتواند در این‌گونه موارد به ایجاد زمینه‌های مثبت برای پذیرش رفتارهای اجتماعی و اخلاقی درست و ایجاد تغییر در نرم‌افزار ذهنی افراد کمک کند و تا حد قابل توجهی مفید واقع گردد.

حسن گل محمدی

تورنتو - کانادا

۱۳۹۶/۷/۱۵

۲۰۱۷/۱۰/۷

۱

روزی از روزها، ملانصرالدین دوستش را در پلازای ایرانیان دید و سفت و محکم یقه‌اش را چسبید و گفت: باید همین الان پانصد دلاری را که به تو قرض دادم پس بدهید. دوست ملا که قصد پس دادن پول را نداشت قول داد حتماً شب که ملا خوابید، به خوابش می‌آید و به جای پانصد دلار، هزار دلار به او پس می‌دهد.

ملا که طمع هزار دلار او را وسوسه کرده بود، قبول کرد و به خانه رفت و به زنش گفت فوری شام را بیاور که من باید امشب زود بخوابم تا دوستم طلبش را برایشم بیاورد. زن ملا شام را آماده کرد و رختخواب ملا را انداخت و او خوابید. ولی تا صبح خبری از بدهکار نشد و ملا به پولش نرسید. بنابراین پس از چندین شب که این قضیه تکرار شد، ملا یک شب دوستش را در خواب دید که دویست دلار برای او آورده و می‌گوید این را بگیر تا بقیه را در شب‌های دیگر برایت بیاورم. ملا یقه او را گرفت و گفت: غیرممکن است تا من تمام طلبم را وصول نکنم ولی کن قضیه نیستم. در این گیر و دار ملا از خواب پرید و وقتی فهمید که از کسی خبری نیست و پولی هم در کار نمی‌باشد، خودش را به خواب زد و گفت: «قبول است فعلاً

همان دویست دلار را بده و بقیه را در شب‌های دیگر بیاور». ولی این کار ملا نتیجه‌ای نداد. بنابراین در دفتر خاطراتش نوشت: هنگام مهاجرت و در غربت به کسی پول قرض ندهید که پس گرفتن آن حتی در خواب و خیال هم غیرممکن است.

۲

ملانصرالدین پس از مدتی که در شهر تورنتو زندگی کرد روزی به زنش گفت: زن جان از تورنتو خوشت می‌آید یا نه؟ زن ملا که چادر چاقچور و شلیته و شلوار را کنار گذاشته و شلوار لی پاره پوره و لباس آستین‌کوتاه قشنگی به تن کرده بود به ملا گفت: مانص جان (مانص بروزن هانس اسمی بود که زن ملا او را در اینجا صدا می‌زد) جا برویم از اینجا بهتر، حالا که ما صبر کرده‌ایم و وضعیت انتخابات در ایران روشن شده چند ماه دیگری هم می‌مانیم تا ببینیم کابینه جدید چه جور تشکیل می‌شود، اگر حال و وضع داخل کشور روبه‌راه شد آن وقت بر می‌گردیم. ملا که از دست تهیه علوفه و غذا برای خرش به تنگ آمده و رفت و آمد برایش در تورنتو مشکل‌آفرین شده بود و به هر جا که می‌رفت همه با تعجب او و زنش را سوار بر الاغ می‌دیدند، گفت: پس ما باید هر چه زودتر این خرمان را بفروشیم و اتومبیلی تهیه کنیم که این قدر در این غربت انگشت‌نما نباشیم.

ملا که شنیده بود نگهداری الاغ در وسط شهر غیرممکن است و کسی تمایل به خر او نخواهد داشت، روزی از روزهای یکشنبه صبح زود مقدار